

بررسی شیوه‌های تبیین معارف دین¹

بسمه ای تعالی

به نظر بنده جناب حجت الاسلام آقای نقیلو و جناب حجت الاسلام آقای غفاری بر اساس دغدغه‌هایی که یک استاد و یک اندیشمند نسبت به جوانان و دانشجویان دارا می‌باشد، دو سال پیش سوالات مهمی را به میان آورده اند تا در راستای مخاطب شناسی از یک طرف و زمان شناسی از طرف دیگر، بتوانیم مسائلی را به میان آوریم. متن زیر که مصاحبه بین بنده و آقایان مذکور می‌باشد بر همین اساس به میان آمده است. امید است با دقت و پیگیری مطالب خواننده محترم به جمع‌بندی مناسبی نسبت به تفکراتی که باید در این زمینه در این زمان دنبال شود، نتایجی به دست آورند.

طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای غفاری: ما درخصوص دروس معارف در دانشگاه‌ها، چه از نظر دانشجویان، چه از نظر استادان و چه از نظر مسئولان نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی»، که متولی این دروس هستند، دچار مشکل هستیم، هم در محتوا و هم در روش ارائه. اجماع عجیبی درخصوص این مسئله وجود دارد و همه معتقدند که کتاب‌ها و روش کنونی، کارآمد نیستند. دانشجویان کتاب‌های «انقلاب اسلامی» و «آشنایی با قرآن» را می‌خوانند، ولی با انقلاب و قرآن آشنا نمی‌شوند. مدتی است که به خدمت استادان و صاحب‌نظران در سراسر کشور می‌رسیم و نظر آن‌ها را در این خصوص جویا می‌شویم. مشکل اصلی این است که ما نمی‌توانیم با جوان امروز ارتباط برقرار کنیم. لذا نیاز داریم که هویت و شخصیت جوان امروز را بشناسیم. مشکل دیگری که وجود دارد مربوط به ساختار و استادان است. اساساً نگاه حضرت‌عالی درمورد برقراری ارتباط با جوان امروزی چیست؟ چگونه می‌توان با این جوان، گفت‌وگویی درمورد اندیشه دینی داشت؟

آقای طاهرزاده: بنده فرض را بر این می‌گذارم که شما آمادگی تغییر و تحول اساسی در ساختار را دارید. به این فکر کنید که چگونه بشر به‌خصوص در غرب به جایی رسید که حتی بعد از ایمان، کفری عجیب گریبان‌گیرشان شده است؟ همان‌طور که آگاهید، در قرون وسطی، آثار ابن‌سینا در غرب خوانده می‌شد. توماس آکویناس از چهارسالگی وارد کلیسا شد و تمام آنچه امروزه در حوزه‌های علمیه درباره ابن‌سینا می‌خوانند را می‌دانست. تومیست‌ها متدین‌ترین و متفکرترین افراد 400 سال پیش یعنی قرون وسطی بودند. اروپای قرن ششم تا چهاردهم میلادی از بسیاری جهان نسبت به باورهای دینی مانند ما بوده است. اما ناگهان چه اتفاقی در آن جامعه می‌افتد که شخصی به نام رنه دکارت ظهور می‌کند که قصد دارد تا با فلسفه‌ورزی، دین جامعه‌ای را که گرفتار شک شده حفظ کند؟ دکارت بسیار شبیه شهید مطهری «رحمة الله علیه» است که با مارکسیست‌ها مواجه شدند و تلاش کردند تا دین مردم را نه‌تنها حفظ کنند، بلکه به آن اعتلا ببخشند در مقابل شکاکیت دوران همان‌طور عمل می‌کند. به نظر بنده

کتاب «نبوت» یکی از شاهکارهای شهید مطهری ایشان که نه از آیه و روایت خیلی استفاده می‌کنند و نه حتی استدلال، بلکه بیشتر از بحث‌های روحی و حتی از آنچه در هیپنوتیزم پیش می‌آید استفاده می‌کنند، زیرا مخاطبشان، نه آیه و روایت را می‌پذیرفته و نه استدلال را. در زمان دکارت نیز شکاکیت عجیبی در جهان افراد متدین مسیحی وارد شده بود. سؤال اصلی این است که چرا و چگونه در جامعه‌ای به شدت مذهبی، چنین شکاکیتی به وجود آمد و ناگهان ورق تاریخ به این سمت چرخید که نسبت به خدا و دیانت دچار شک شدند؟ مشکل غربی‌ها در آن زمان چه بود که اگر هم عموماً خدا باورند، اما نمی‌توانند دیندار باشند؟! به نظر بنده، دکارت مؤسس یک نوع حضور تاریخی است و ما هنوز نتوانسته‌ایم به کنه عبارت معروف او، که می‌گوید: «من شک می‌کنم؛ پس هستم»، پی ببریم. این عبارت، شروع یک تاریخ است. دکارت با «شک دستوری» می‌خواهد به گونه‌ای سعی کند تا افراد جامعه‌اش را از آنچه دیانت قرون وسطی^۱ به آن‌ها معرفی کرد و نتوانستند آن را قبول کنند، عبور دهد و آن‌ها را در تاریخ جدید هم‌چنان دیندار نگه دارد. به همین خاطر است که کتاب معروف تمهیدات خود را به کلیسا هدیه می‌کند. او بسیار زودتر از ما متوجه این خطر شده بود. درست است که شیخ‌الرئیس در بحث «انسان طلق» می‌گوید: هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند در «خودش» شک کند، چون خودش را در علم حضوری حس می‌کند که خودش است. اما منظور دکارت از شک دستوری این نیست. دکارت متوجه شده بود که آن هویت قرون وسطایی که برای دینداری مردم باقی‌مانده کافی نیست زیرا در آن فضا حقیقت، ابژه انسان است و خدا و حقیقت را چیزی خارج از وجود خود می‌داند و سپس سعی در اثبات آن دارد. در واقع هویت قرون وسطایی بر این مسئله تمرکز داشت که آیا حقیقتی بیرون از «من» وجود دارد یا نه و دلیل وجود آن حقیقت چیست و با دلایل عقلی سعی در اثبات آن داشت؟ اما دکارت قواعد را به هم ریخت و از «خود» شروع کرد و از یقینی‌بودن شک و به تبع وجود خودش مسئله را آغاز کرد. در واقع دکارت به این یقین رسید که در شک کردن خود نمی‌تواند شک کند و اگر شک وجود دارد، پس حتماً شکاک هم وجود دارد و در این راستا به این یقین رسید که «پس من هستم» هرچند به عنوان کسی که شک می‌کند، باشم.

پس از دکارت، کانت نیز برای حفظ دینداری در حال افول به میدان آمد و در همین رابطه بود که گفت: «من عقل را محدود می‌کنم تا جای ایمان را باز کنم.» دیوید هیوم با انکار اصل علیت گفت: «هیچ دلیلی نداریم که چیزی در بیرون از ذهن ما وجود داشته باشد که علت صورت‌های ذهنی ما به حساب آید.» و در این رابطه است که کانت می‌گوید: «هیوم نخستین بار من را از خواب جزمیت بیدار کرد.» هیوم معتقد بود که آنچه در بیرون از ذهن ما وجود دارد در واقع تصویری است که ذهن ما می‌سازد و لزوماً آن چیزی نیست که در خارج از ذهن ما «وجود» دارد. از این رو اصل علیت را قبول نداشت و آن را ساخته و پرداخته ذهن انسان می‌دانست. این حالت را اصطلاحاً می‌گویند بشر سوخته خود شده است و تمام تاریخ غرب از اینجا شروع می‌شود. در واقع دکارت بابتی را فتح کرد و کانت در ادامه کار دکارت حرف‌اش این شد که: «من فقط آنچه نزد خودم هست را قبول دارم و آن را یقینی می‌دانم هرچند نمی‌گویم چیزی در بیرون وجود ندارد.» و دو اصطلاح «نومین» و «فینومین» را مطرح کرد به این معنا که ما توان شناخت «فینومین» را که در ذهن ما است، داریم و

در مورد «نومن» به همین اندازه می‌دانیم که هست. لذا فقط آنچه درون انسان هست را به عنوان «فنومن» می‌پذیرد و قبول دارد. نقطه آغاز اومانیزم همین‌جا است که درک خود انسان را محور جهان می‌داند، چه در «هست‌ها» و «نیست‌ها» و چه در «بایدها» و «نبایدها».

میشل فوکو بحثی دارد که چگونه انسان به این‌جا رسید که خودش سوژه خود شد؟ چه اتفاقی افتاد که انسان مدرن به‌جز احساس خودش، هیچ چیز دیگر را نمی‌تواند بپذیرد؟ چرا با انسانی مواجهیم که آنچه مقابلش وجود دارد را قابل درک و شناخت نمی‌داند؟ فوکو، کانت را جدی می‌گیرد و او را نماد انسان جدید می‌داند، انسان جدیدی که محدود به ملیت خاصی نیست. بنابراین در تاریخ مدرن اگر انسان با پدیده‌ای مواجه شود و در خودش نحوه‌ای از حضور را نیابد، نسبت به آن مسئله بی‌تفاوت خواهد بود. کانت نمی‌گوید چیزی در بیرون وجود ندارد، بلکه می‌گوید که من انسان نمی‌توانم با آن نسبتی داشته باشم. این‌جا بود که با خود فکر کرد شاید اخلاق بتواند به او کمک کند و قسمت دوم کتاب «نقد عقل محض» را نوشت که در آن درباره اخلاق صحبت می‌کند.

مشکلی که رفته‌رفته به آن می‌رسیم این است که بشر تبدیل به سوژه خودش می‌شود؛ یعنی فقط آنچه نزد خودش دارد را می‌تواند بپذیرد و بفهمد. چنین بشری آیا دیگر سعی می‌کند خود را با جهان بیرون ذهن خود منطبق کند، یا جهان را با نظر خودش منطبق می‌کند؟ قبلاً علم عبارت بود از انطباق ذهن با واقعیت و عین، اما در نظر کانت و بشر جدید، علم عبارت است از آنچه انسان در نزد خود دارد و تلاش می‌کند در جهان پیدا کند و یا به طبیعت تحمیل نماید. تکنولوژی نیز بر این مبنا به ظهور آمد. تکنولوژی یعنی چیزی که بشر امروز می‌خواهد از این طبیعت استخراج کند. در این رابطه می‌گوید: «انسان جدید مانند یک قاضی است که متهم را شکنجه می‌دهد تا به آنچه او می‌خواهد اقرار کند.» آیا واقعاً فیزیک یک علم است برای درک آنچه در عالم هست و یا علمی است که به وسیله آن، آنچه می‌خواهید را از طبیعت می‌گیرید؟ ما عموماً گمان می‌کنیم فیزیک آنچه در طبیعت هست را کشف می‌کند. بله، کشف می‌کند، اما چیزی را کشف می‌کند که انسان می‌خواهد. هایدگر می‌گوید: «وظیفه متفکر است که متوجه این امر شود.» طبیعت این توانایی را دارد که هرچه انسان می‌خواهد را به او بدهد و این دلیل بر تطبیق و انطباق «ذهن» با «عین» نیست. اینجاست که می‌فهمیم چرا مسیر پیامبران در کشف حقیقت با مسیر علمی که امروز به عنوان علوم تجربی در میان است، فرق می‌کند. و امثال آقای مهندس بازرگان می‌خواستند بصیرت پیامبران را با این علم تطبیق دهند در حالی‌که ما اصلاً در مقام انجام چنین کاری نیستیم.

کانت بر کارآمدی اخلاق تأکید بسیاری داشت، زیرا از نظر او اگر کسی بخواهد فرهیخته شود در نزد خود فرهیخته می‌شود. اگر می‌خواهد شهرت پیدا کند یا به بهشت برود، در نزد خودش مشهور می‌شود و یا به بهشت می‌رود. به عبارتی، توصیه کانت این بود که «در درون خودت، خودت را بزرگ کن». او در قسمت سوم کتاب «نقد عقل محض»، در مورد هنر صحبت می‌کند، از آن جهت که هنر موجب حس معنویت می‌گردد و روح انسان را تغذیه می‌کند و از این جهت در موضوع هنر به نوعی از لذت نظر دارد که لذت بودن است و اگزیستانسیالیسم از این‌جا شروع می‌شود به معنای «حس حضور وجودی».

خواستم ابتدا درباره‌ی انسان جدید صحبت شود تا معلوم گردد مخاطب ما چه خصوصیاتی دارد و بنیان‌های تاریخی این انسان در چیست. انسان از جهتی و در بُعدی خاص به کمک استدلال‌های عقلی می‌تواند متوجه وجود حقایق عالم به صورت انتزاعی بشود در حالی‌که از طریق استدلال و به روش انتزاعی همه چهره‌های حقیقت به ظهور نمی‌آید و از این جهت گفته می‌شود استدلال برای درک حقیقت کافی نیست، نه آن‌که غلط باشد.

ما امروزه یک فلسفه‌ قاره‌ای داریم که فیلسوفان آلمانی مثل کانت و هگل و هایدگر دنبال می‌کنند و یک فلسفه‌ تحلیلی داریم که فیلسوفان انگلیسی مثل برتراند راسل دنبال می‌کنند. فلسفه‌ تحلیلی به معنای حل کردن مسائل است با عقل انتزاعی، در حالی که فلسفه‌ قاره‌ای نظر به انسان دارد و دریافته‌های او از خودش، و ما در این زمانه باید در جریان این امور باشیم تا بدانیم با کدام انسان و با چه رویکردی روبه‌رو هستیم و به گفته آقای دکتر داوری، «چه بخواهید و چه نخواهید، انسان امروز، انسان مدرن است؛ ربطی به اروپا ندارد و باید آن را بشناسیم.»

ممکن است بنده با صد دلیل عقلی موضوعی را اثبات کنم، ولی معلوم نیست شما را قانع کرده باشم زیرا شما در ابعاد دیگری از خودتان هم حاضر هستید که مربوط به «بودن» شما است و در این رابطه هم باید آنچه را عقل ثابت کرده به نوعی احساس کنید. شاید بتوان گفت انسان سیصد سال پیش حقیقت را به‌گونه‌ای برای خود تعریف کرده بود که کافی بود عقلاً خدا یا معاد برایش ثابت شود، در آن صورت قانع می‌گشت ولی انسان امروز چنین نیست. اشتباه ما این است که گمان می‌کنیم در زمان شیخ بهایی □ زندگی می‌کنیم. انسان امروز در کلیت خود، سوژه خودش است و خودش را جهان خود می‌داند. همیشه باید این نکته را در ذهن داشته باشیم که مخاطب ما برای خود یک جهان است و بنا دارد همه جهان‌ها را در درون خود تجربه کند. علم حضوری و معرفت نفس از جهتی متذکر همین نکته است زیرا در آن فضا انسان با خودش روبه‌رو می‌شود. اینجا است که می‌فهمیم چرا امام راحل «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توصیه می‌کردند بحث «معرفة النفس» جلد هشتم اسفار ملاصدرا خوانده شود. دروس «معرفة النفس» و «عیون مسائل النفس» از علامه حسن‌زاده آملی و معرفت نفسی که علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» در «رسالة الولاية» آورده‌اند به همین معناست. منتها باید به وجه در جهان‌بودگی انسان‌ها هم نظر کرد و به این نکته توجه کرد که علت اختراع ماشین سواری و هواپیما و اینترنت همه در راستای همین حضور جهانی انسان شکل گرفت که می‌خواست جهان طبیعت را در نزد خودش حاضر کند. سیصد سال پیش طبیعت، ابژه انسان بود، اما امروزه من انسان نیاز دارم که طبیعت را در خودم تجربه کنم تا بتوانم خودم باشم. به هر حال، این‌که انسان می‌خواهد همه‌چیز را در خودش بیابد و در خودش تجربه کند و جهان بیرونی را هم براساس سوژه خودش بسازد را می‌توانیم در تاریخ مدرن ببینیم.

امروزه بحث تطبیق و انطباق ذهن با عین، جای خود را به تصرف طبیعت داده است. به همین دلیل است که می‌گویند کانت پدر تکنولوژی است. تکنولوژی یعنی من چیزی می‌سازم براساس میل خودم تا جهان برای من باشد، در صورتی که قبلاً برعکس بود و این انسان‌ها بودند که می‌خواستند برای جهان باشند و عارفان و پیامبران می‌گفتند که ما باید

در جهانی که خدا خلق کرده حاضر و راضی شویم. ما امروز با مخاطب دیگری مواجه هستیم، چه خود مخاطب بدانند که بر اساس روح بشر مدرن فکر می‌کند و چه نداند، در هر حال مخاطب ما خود را مساوی جهان می‌داند و با چیزی که در نزد او نیست نمی‌تواند ارتباط برقرار کند و زندگی کند. آیا واقعاً در آموزه‌های دینی ما، خدا نفرموده تمام جهان از یک طرف، و اسماء الهی از طرف دیگر نزد انسان است و انسان باید در نحوه بودن خود دقت کند؟ خداوند در قرآن، درباره حضرت آدم «علیه السلام» می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ و تمام اسماء را به آدم تعلیم داد.»¹ «اسماء» یعنی «حق»، به جلوه خاص. برای همین می‌گویند اسم عبارت است از ذات به صفت خاص. لذا وقتی می‌گویید: «هُوَ الْحَيَّ»، یعنی نظر به حضرت حق داریم به نور اسم «حی». پس وقتی خدا می‌فرماید تمام اسماء را به آدم تعلیم داد، یعنی خودش را به انسان عرضه کرده، زیرا فرمود: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (اعراف/180) او را اسماء حسنی است، و در ادامه فرمود: «فَادْعُوهُ بِهَا» او را به همان اسماء حسنا بخوانید. پس خداوند نزد انسان است و ما از درون خود او را می‌خوانیم. لذا در واقع جان انسان منور است به تمام انوار الهی. از طرف دیگر با توجه به این‌که فرمود تمام مخلوقات عالم، نور اسماء الهی‌اند، پس هرچه در این عالم به عنوان مخلوق وجود دارد، نور حضرت حق است به جلوات اسماء. به عبارت دیگر، ما در نزد خودمان هم تمام عالم را داریم و هم خدا را. بی‌حساب نیست که جناب مولوی می‌فرماید:

ای نسخه نامه الهی که تویی!
وی آینه جمال شاهی که تویی!
بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست
در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی!

با توجه به نکات فوق می‌توان گفت تاریخ جدید و تولد بشر جدید می‌تواند بستر ظهور انسان آخرالزمان و اصیل‌ترین انسان بشود، زیرا کانت به این‌جا رسید که انسان باید همه‌چیز را در خودش بیابد. اما مشکل اندیشه کانت در واقع امکان به میدان آمدن نفس اماره را در خود داشت که منجر به انسان خودبنیاد می‌شد و انسان به انانیت تاریخی خود نزدیک می‌گردید، یعنی انسانی که می‌خواهد خودش، همه‌چیز باشد. ما هم در آموزه‌های دینی و در همان شعری که از جناب مولوی نقل می‌شود می‌توانیم به انسان بگوییم: «همه‌چیز، خودت هستی و در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی.» ولی به عنوان خلیفه‌الله که حامل اسماء الهی است.

در این رابطه می‌توان به اندیشه ملاصدرا و «عین‌الربط» بودن انسان نسبت به خداوند فکر کرد. ملاصدرا تقریباً معاصر دکارت است. طبق اسناد تاریخی، مستشرقانی که به دربار شاه عباس می‌آمدند، مدام از دکارت صحبت می‌کردند و استادان ملاصدرا نیز مثل جناب میرفندرسکی و شیخ بهایی که در دربار شاه‌عباس رفت و آمد داشتند، متوجه نظرات دکارت شده‌اند و به احتمال زیاد ملاصدرا با نظرات دکارت و حساسیت او نسبت به نحوه بودنی که برای انسان قائل بوده، آشنا شده و می‌توان گفت جناب ملاصدرا در همان تاریخی که دکارت حاضر است حاضر می‌شود ولی با حضوری بسی فاخرتر، به جهت روح تشیع و نور اهل‌بیت «علیهم السلام». حتماً در جریان هستی‌ریشه‌خبری در شیعه از اروپا شروع شده است. وقتی

این موضوع را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که اخباریون، معاصر جان لاک بودند و ملا احمد استرآبادی با شاه صفوی رفاقت داشته است¹ و علت تبعید ملاصدرا نیز اخباریون فعال در دربارشاه عباس می‌باشند و جناب ملاصدرا با نظریه «اصالت وجود» وارد آن میدانی شد که دکارت وارد شده بود. البته مهم نیست که جناب ملاصدرا تحت تأثیر دکارت بوده یا نه، چندان فرقی در اصل ماجرا نمی‌کند. مهم این است که نظریه او جوابگوی سؤالات امروزی ما می‌باشد و نظریه اصالت وجود با درک انسان جدید همراهی دارد. در بحث هویت تعلقی مخلوق، به این نکته می‌رسیم که انسان عین ربط به حضرت حق است و چون عین ربط است، ازسویی هیچ چیزی از خودش ندارد و از سویی چون عین تعلق به حضرت حق است در همه جا به وجود حضرت حق حاضر است، همان نکته‌ای که آیه «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»² متذکر آن است که می‌فرماید شما «فقیر إلى الله» هستید، یعنی وجود شما عین ربط به خداوند است. به گفته شهید مطهری «رحمة الله علیه»: «این نکته حقیقتاً ظریفترین نکته‌ای است که می‌توان در رابطه با هویت انسان نقل کرد. این‌که نسبت انسان با حضرت حق، عین ربط است باعث می‌شود تا هویت انسان را هویتی تعلقی بدانیم. لازمه «عین ربط» بودن این است که انسان در تمام حیطة حضور خدا «بالحق» حاضر است، در عین این‌که در این حضور هیچ استقلالی ندارد و «فقیر إلى الله» است.

سخن در این است که آیا می‌توان از مختصات انسان جدید غفلت کرد؟ و یا باید با نظر به مختصات انسان جدید، به وسعتی که آخرالزمان برای انسان متذکر شده است، فکر کنیم؟ امام سجاد «علیه السلام» می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيمٌ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»³ خداوند می‌دانست در آخرالزمان اقوام متعمقی می‌آیند که برای آن‌ها سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید را نازل کرد. آیا ما در تاریخ خودمان توانسته‌ایم باب نظر به سوره توحید و 6 آیه اول سوره حدید را باز کنیم؟ این‌که خداوند در عین بودن و در همه جا بودن یعنی در «احدیت» خود، «صمد» است و همه به سوی او هستند، امری است که انسان جدید در تقدیر تاریخی خود به دنبال آن است و می‌خواهد در عین حضور در آغوش احدیت خدا، رفتن به سوی خدا را در نزد خودش حس کند.

یکی از اساتید معارف اسلامی می‌گفتند: «من هر وقت مباحث کتاب "معارف" را می‌خواهم تدریس کنم، دانشجویان چندان توجه نمی‌کنند. اما وقتی موضوعاتی که در کتاب «آداب الصلاة» حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» است را مطرح می‌کنم، همه توجه می‌کنند. به نظر بنده علت این امر آن است که مطالب کتاب «آداب الصلوة» با بودن و اگزستانس خود دانشجویان رابطه دارد و بودن خود را در تذکرات آن کتاب احساس می‌کنند؟ ولی در کتاب «معارف اسلامی» بیشتر با باورهای ذهنی خود روبه‌رو هستند و احساس درونی و حضوری برای آن‌ها به وجود نمی‌آید.

حال با توجه به آنچه عرض شد آیا به این فکر کرده‌ایم که انسان جدید و با انتظاری خاص، مخاطب ما می‌باشد؟ آیا نباید زبانی به میان

(1) بد نیست بدانید که امین استرآبادی مدتی نیز در مدینه سکونت داشته و احتمالاً وهابی‌های مدینه تحت تأثیر اخباری‌گری ایشان هستند.

(2) سوره فاطر، آیه 15.

(3) الکافی، ج 1، ص 91.

آید که این انسان ابعاد وجودی خود را در خود بیابد و اگر هم سوبژه خود شده، خود را بسی فاخرتر احساس کند؟ نظر بنده آن است که جناب ملاصدرا در همین تاریخ و با نظر به نگاهی که انسان جدید از خود دارد، مسئله را به صورتی بسیار فاخر ارائه داد و روشن کرد اگر از یک طرف این انسان است که همواره با خود و در خود به سر می‌برد ولی نه به صورت مستقل و خودبنیاد، بلکه به صورتی که عین ربط به حضرت حق است و بودن او همان «ربط» او به حضرت حق است و جایگاه دین الهی آن است تا انسان با عبادات الهی، آن ربط تکوینی را در خود به حالت تشریحی در آورد و با عبودیت خود، عین ربط بودن خود را احساس کند، در صورتی که اگر از این موضوع غفلت کند آنچه می‌ماند همان خودبنیادی و نهایت انانیت است که چیزی جز جهنم و ظلمات نیست و در دل همین حضور در خود می‌تواند همه بهشت‌ها را در خود به ظهور آورد، به همان معنایی که در اوج ظلمات آخرالزمانی، بالاترین نور به ظهور می‌آید، زیرا بُعد اسمایی و هویت تعلقی انسان باعث می‌شود تا نور بر این ظلمات بتابد و حقیقتاً نور حضرت مهدی «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» در همین ظلمات ظهور می‌کند.

ما یک مشکل داریم و یک راه حل. مشکل ما این است که متأسفانه دانشجویان هنگامی که استادان معارف و روحانیان را می‌بینند، تصور می‌کنند آمده‌اند تا حمد و سوره آن‌ها را تصحیح کنند، در حالی که بنابراین است که از طریق مباحث معرفتی، گم‌شده دانشجویان به آن‌ها داده شود. البته بنا نیست ما به فلسفه کانت و دکارت پردازیم ولی به هر حال انتظار می‌رود دین را به‌گونه‌ای با مخاطبان خود در میان بگذاریم که بتوانند با آن ارتباط وجودی برقرار کنند و پاسخ خود را در آن مباحث بیابند و اگر اساتید معارف در کسوت روحانی باشند با همه تبلیغاتی که دشمنان ما کرده‌اند، بهتر است، زیرا در بستر این لباس، یک تاریخ نهفته است و باید با این حضور، تبلیغات دشمنان اسلام حنثی شود. ما مطالب بسیار نابی برای بشر امروز داریم که همین بشر به دنبال آن است و می‌توانیم با فهم آنچه دکارت و کانت مطرح کرده‌اند، در دل همگان نگاهی که فلسفه کانت به انسان دارد، در افق صدرايي مطالبی بسی فاخرتر را به میان آوریم و آنچه را کانت آرزو می‌کرد صورت عمل بپوشانیم، بدون آن‌که جایگاه عقل را محدود کنیم تا برای ایمان جا باز شود. در کتاب «انقلاب اسلامی؛ طلوع جهانی بین دو جهان» عرض شد که تفکر کانت، عقیم است، بدون آن‌که معتقد باشم در جای خود تفکر فاسدی است. می‌توان گفت اگر از «من شک می‌کنم، پس من هستم» که دکارت مطرح کرد و به «هست»، برای انسان نظر کرد، شروع کنیم و به کانت برسیم و سوبژه شدن انسان برای خودش و سپس ملاصدرا را در ادامه مد نظر آوریم؛ از یک طرف انسان جدید را مد نظر آورده‌ایم و از طرف دیگر متوجه وجه قدسی آن انسان گشته‌ایم. تلاشی که جناب هایدگر با طرح «وجود» به همان معنایی که خودش از «وجود» فهم کرده بود، دنبال می‌کرد. اتفاقاً درک هایدگر در این تاریخ مهم است. یکی از اساتید حوزه علمیه از بنده پرسیدند: «شما چرا هایدگر می‌خوانید؟» عرض شد: «برای این‌که قرآن را بفهمم.» پرسیدند: «چگونه؟» عرض شد: «اگر مسائل بشر جدید را به‌خصوص با نگاهی که هایدگر به انسان دارد، بفهمیم و سپس با قرآن مواجه شویم، قرآن برای ما حرف‌ها دارد. مهم آن است که مسائل خود را به قرآن عرضه کنیم و از قرآن نظر بخواهیم، همان‌طور که نظریه «اصالت وجود» ملاصدرا در مواجهه با دغدغه‌ای که دکارت نسبت به

وجود انسان داشت، ظهور کرد. عمده آن است که جهان خود را بشناسیم و در این جهان و این تاریخ مسائل و مشکلات خود را به قرآن عرضه کنیم و در مواجهه با قرآن، مسائل خود را حل کنیم. در چنین فضایی دانشجویان ما جایگاه دروس معارف اسلامی را می‌فهمند و از آن استقبال می‌کنند زیرا متوجه می‌شوند چگونه باید نسبت به مسائل خود با قرآن و روایات مواجه شوند. باید انسان را با خودش آشنا کرد.

چگونگی ارائه مطالب

آقای نقی‌لو: با این توصیفات ناچاریم ساختار را به‌کلی تغییر دهیم تا بتوانیم حرف‌های تازه‌ای برای مخاطب بزنیم. ما مثلاً به دانشجو «عقاید اسلامی» آموزش می‌دهیم، که این در واقع همان «کلام» است، یا «انقلاب اسلامی» را طوری مطرح کنیم که همان مباحث علوم سیاسی است. در واقع این‌ها کاری نیست که از انسان شروع کنیم و انسان را در این مباحث با خودش آشنا کنیم. ما همان حرف‌های قدیمی را به صورتی دیگر می‌زنیم، بدون آن‌که متوجه باشیم با انسان دیگری روبه‌رو هستیم، باید محتوای دیگری عرضه شود. از سویی اگر بخواهیم ساختار دروس معارف و مثلاً درس «اندیشه اسلامی» را تغییر دهیم، معلوم است که کار بسیار سخت خواهد بود. خدمت حجت‌الاسلام خسروپناه بودیم و همین نکته را عرض کردیم که امروزه عملاً در دانشگاه‌ها، ما «کلام» تدریس می‌کنیم و ایشان جایگزینی برای این درس نداشتند و از حجت‌الاسلام امینی‌نژاد نیز پرسیدیم اگر دانشجوی بسیار علاقه‌مندی داشته باشیم چه مطالب و معارفی را با او در میان بگذاریم؟ فرمودند: «به این مسئله فکر نکرده‌ایم.» متأسفانه در این زمینه‌ها کاری انجام نشده است. من روحانی می‌خواهم با جوان امروز ارتباط برقرار کنم، با این‌که می‌دانم معارف گرانقدری در اختیار داریم ولی نمی‌دانم از کجا شروع کنم که دانشجو احساس کند مسائلی را با او در میان می‌گذارم؟

طرح ولایت علامه مصباح «رحمة الله علیه» بخشی از این رسالت را بر عهده گرفته است. معارف کاربردی حجت‌الاسلام وکیلی نیز تقریباً در فضای کلامی نوشته شده است و به تصریح خودشان، این کتاب را برای دانش‌آموزان تیزهوشان نوشته‌اند، نه تمام جوانان. آقای هاشمی گلپایگانی نیز طرح «بینش مطهر» را اجرا می‌کنند. تمام دستاوردهای ما مربوط به گذشته‌اند. سؤال این است که اکنون از کجا شروع کنیم؟ چگونه می‌توان با جوانی که در جهانی دیگر زندگی می‌کند ارتباط برقرار کرد و دین را به او چشاند؟ نمی‌توان از کتاب‌های عرفانی قدیمی استفاده کرد. درواقع این‌که چگونه این کار را شروع کنیم بحثی است و این‌که چگونه آن را در ساختار وارد کنیم نیز بحثی دیگر است. اصلاً آیا محتوایی برای ارائه داریم؟ برای تولید این محتوا چه کاری باید انجام دهیم؟ چه باید کرد؟

آقای طاهرزاده: اولاً توجه داشته باشید که در «روش» نباید ساختار را به‌کلی تغییر دهید و دیگران را نفی کنید. آقای خسروپناه انسان فهمیده، فکور و دلسوزی هستند. چند سال پیش، در شورای راهبردی-جبهه‌ای، که با دستور مقام معظم رهبری «حفظه الله تعالی» تشکیل شد تا تمامی گروه‌های فکری و فرهنگی کشور زیر نظر آن شورا فعالیت کنند، مجموعه آقای پناهیان برنامه‌ای را ارائه دادند و حرفشان این بود که اگر گروه‌های فرهنگی در کل کشور این برنامه را انجام دهند، همه متدین می‌شوند. آقای خسروپناه نظر بنده را خواستند. بنده در آن جلسه به آقای پناهیان توصیه کردم کمی هگل بخوانند و توضیح دادم که هگل

معتقد است تاریخ را باید در هر مرحله‌ای مطابق آن مرحله حسّ کرد و از این جهت طرح‌های ما باید به‌گونه‌ای باشد که برای سؤالات آینده جوانان نیز پاسخ داشته باشد و جوانان را در برابر سؤالاتی که پیش می‌آید، آماده کنند. به قول آقای امیر غنوی - از شاگردان استاد صفایی حائری- چگونه است که در جریان یونان‌زدگی در جهان اسلام، حتی یکی از شاگردان امام باقر و امام صادق «علیه السلام» منحرف نشد؟ جز این بود که ائمه «علیهم السلام» یاران خود را برای آینده آماده می‌کردند تا در مواجهه با شبهاتی که پیش می‌آید، جوابگو باشند؟ عرض بنده آن بود که اگر برای سؤالات آینده جوانان برنامه‌ای نداشته باشیم، آن‌ها را از دست می‌دهیم.

اما پاسخ اصلی بنده به جنابعالی این است که به این نکته فکر کنید که همواره «حقیقت» در تاریخ، مطابق ظرفیت و نیاز آن تاریخ ظهور می‌کند و در همین رابطه قرآن می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»¹ هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است از او- یعنی از خداوند- تقاضا دارند و او هر روز و روزگاری به شأنی مطابق طلب آن‌ها جوابگوی آنان است. عجیب است که طلب ازسوی آنچه در آسمان‌ها و زمین است شروع می‌شود و جالب اینجاست که می‌فرماید خداوند در هر مرحله از تاریخ به شأنی مطابق نیاز مخلوقات به ظهور می‌آید. اگر «یوم» را «تاریخ» معنا کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که خدا در هر تاریخی مناسب همان تاریخ تجلی پیدا می‌کند و اگر نتوانیم در آن تاریخ مطابق آن زمانه با خدا ارتباط برقرار کنیم، با حقیقت آن تاریخ که همان انوار الهی و شئون ربّانی است، ارتباط برقرار نکرده‌ایم. اگر با آیات و روایات در تاریخ حاضر باشیم، می‌توانیم سخنانی بگوییم که دقیقاً همان مطالبی است که نیاز افراد است و در هیچ جای دیگری نمی‌توانند آن سخنان را بیابند. آیا «حقیقت» در هر زمانه‌ای همان افق گشوده‌ای نیست که ما را هم در بر می‌گیرد؟ چرا حقیقت را در حدّ یک مفهوم تقلیل دهیم؟ بنده همیشه در رابطه با نظر به «حقیقت»، رخداد اربعینی اخیر را مثال می‌زنم که چگونه در آن پیاده‌روی، اراده الهی شما را در بر می‌گیرد و در این خصوص داریم همین‌که زائر از خانه‌اش حرکت کرد، فرشته‌ها به سراغش می‌آیند و او را دربر می‌گیرند. در تاریخ انقلاب اسلامی نیز ما در ذیل اراده الهی قرار گرفته‌ایم و لذا باید خودمان را در آغوش خدا احساس کنیم. خدا در این تاریخ، به اراده خاصی تجلی کرده است و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه فرمودند: «این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌هاست.» به همان معنا که اراده الهی به عنوان حقیقت مربوط به این دوران این‌گونه ظهور می‌کند و چنانچه ما خود را در دل انقلاب اسلامی ذیل اراده الهی قرار دهیم، به یک معنا به معراجی نایل می‌شویم که شدیدترین انس با خداوند است.

بنده با خواندن کتاب «تنها گریه کن» که گزارش مادر شهید محمد معماریان از فعالیت‌های خود و شهیدشان بود، بسیار متأثر شدم. کتاب مربوط به خاطرات خانم اشراف‌السادات منتظری از قبل از انقلاب بود تا دوران انقلاب و دوران مقدس و شهادت فرزندان و مرحله بعد از دفاع مقدس. به نظر بنده ما هنوز در مورد مرحله بعد از دفاع مقدس آن‌طور که شایسته است، درک تاریخی مناسبی نداشته‌ایم. امثال شهید آوینی از یک جهت و شهید حاج قاسم سلیمانی از جهت دیگر نمونه‌های نسبتاً خوبی

بوده‌اند، ولی هنوز آوینی‌ها و حاج‌قاسم‌ها در پیش داریم. بنده در شبکه افق، روز پنج‌شنبه یعنی یک روز قبل از شهادت سردار سلیمانی، مصاحبه داشتم و در آن مصاحبه عرض شد: «حججی‌ها در پیش‌اند.» زیرا معتقدم وجدان عمومی مردم به دنبال چیزی است بیش از آنچه فعلاً با آن روبه‌رویند. در نظر داشته باشید ما یک وجدان عمومی داریم و یک افکار عمومی؛ افکار عمومی اکثر مردم در اختیار رسانه‌های دشمن است، اما وجدان عمومی آن‌ها در اختیار امامین انقلاب است. این آن چیزی است که جهان مدرن انتظار آن را نداشت و گمان می‌کرد می‌تواند با سیطره رسانه‌ها و با در اختیارگرفتن افکار عمومی، اندیشه‌های انسان‌ها را در اختیار بگیرد. اگر آثار هرتسل از بنیان‌گذاران رژیم صهیونیستی را بخوانید، متوجه می‌شوید که انتظار رژیم صهیونیستی این بود که با به‌دست آوردن و کنترل رسانه‌ها، می‌توانند جهان را کنترل کنند، ولی این‌طور نشد. در این تاریخ اراده‌ای ظهور کرده است و مردم ما ذیل آن اراده تحت تأثیر سخنان قدسی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» حاضر شدند، در آن حدّ که اخیراً دیدم یکی از دانشمندان، زلزله امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را موجب افول آمریکا دانسته است. ممکن است کسی با نگاهی صرفاً سیاسی به این مسائل نگاه کند، ولی ما یک نوع «حضور» در این مسائل می‌بینیم. اگر خودتان را در این نقطه از حضور اراده الهی قرار دهید و این رویکرد را اتخاذ کنید، آنچه باید اتفاق بیفتد و شایسته است اتفاق بیفتد، اتفاق می‌افتد. هرچند به ظاهر سیطره رسانه‌ای، دشمنان اسلام را پیروز نشان می‌دهد ولی این ظاهر قضیه است. مثل وقتی فرعون و لشگریانش بنی‌اسرائیل را که بنا داشتند از مصر خارج شوند، تعقیب کردند. قرآن می‌فرماید: «قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ؛ اصحاب حضرت موسی گفتند: "حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد." و حضرت موسی گفت: "این چنین نیست. بی‌تردید پروردگارم با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد."»¹

با نظر به آیه: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛»² و با تبعیت از رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» ما باید بتوانیم با افراد مدارا داشته باشیم و از این طریق یعنی با سجایای اخلاقی پاسخ‌گوی سؤالاتشان باشیم، به همان معنایی که با نظر به سیره رسول خدا «صلی‌الله‌علیه‌وآله» می‌توان گفت:

ای لقای تو جواب هر سؤال مشکل از تو حل شود بی

قیل‌وقال

اگر ما پنج نفر پیامبر اولوالعزم در راستای نبوت داریم، اما خدا می‌داند هزاران جوان اولوالعزم در راستای درک حقیقت داریم، حقایقی که در فرهنگ تشیع در بستر خرد خسروانی درک شده است. آقای پروفیسور هانری کربن، شاگرد هایدگر بود، ولی متوجه می‌شود در ایران شیعه روح و روحیه‌ای هست که می‌تواند جوابگوی بشر امروز باشد. حتماً می‌دانید که به ایران می‌آید و به خدمت علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» می‌رسد و با همدیگر گفتگوها دارند و به جهت آن‌که «جهانی» فکر می‌کند، خیلی خوب مطالب را می‌گیرد. آقای دکتر دینانی می‌گفتند هانری کربن در محضر علامه «رحمة‌الله‌علیه» گفت: «من شیعه افلاطونی هستم و برای خودم ذکر دارم.» از او می‌پرسند ذکرتان چیست؟ کربن پاسخ می‌دهد: «من شبها " اصول کافی»

(1) سوره شعراء، آیات 61-62.

(2) سوره قلم، آیه 4.

می‌خوانم و گریه می‌کنم.» کربن برای بنده یک نمونه است به عنوان انسانی که می‌خواهد در جهان حاضر شود.

اگر انسان خودش را در جهان حس کند، مسئله‌اش با مطالعه کتاب و یا معارف اسلامی تغییر می‌کند، زیرا در آن صورت سعی می‌کند جایگاه تاریخی خود را از آن طریق بیابد، نه اینکه بخواهد صرفاً چیزهایی یاد بگیرد! مثل آن‌که بنده باید مسئله کانت را بدانم تا جهان خود را بشناسم، یا باید مسئله هایدگر را بدانم تا جهان خودم را که هایدگر هم در آن حاضر است، بشناسم.

آیت‌الله جوادی آملی «حفظه‌الله» درباره علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» می‌فرمایند:

«علامه طباطبایی از مسائلی که در عالم اتفاق می‌افتاد در خدمت قرآن بهره برد؛ علامه حادته‌های تاریخی را ورق زد، مشروطه را تشریح و خواسته‌های مشروطه را شناسایی کرد، جنگ جهانی اول و دوم را شناسایی کرد و پس از فیش‌برداری از سؤال‌های آن، وارد تفسیر شد، آن سؤال‌ها را به خدمت قرآن عرضه کرد و پاسخ گرفت که میزان شد.»¹

نتیجه مواجهه علامه با جهان می‌شود «تفسیر میزان». واقعاً اگر انسان در تاریخ خود باشد، ابرمرد می‌شود. شاید حدود 20 درصد از مطالبی که در «تفسیر میزان» است، در بردارنده مسئله امروز ما باشد، اما روح آن تفسیر متذکر مسائل امروز بشر است و از این جهت نورانیت عجیبی دارد.

هایدگر در جایگاه تاریخی خود و ملاصدرا نیز در جایگاه تاریخی خود که با سخنان و تذکراتشان نظر به وجود انسان دارند؛ انسان‌های عجیبی هستند، از آن جهت بسیاری هایدگر را فیلسوف نمی‌دانند زیرا به صورت انتزاعی صحبت نمی‌کند. در ابتدای کتاب «هستی و زمان»، دلایلی می‌آورد که استدلال برای بشر کافی نیست؛ نه اینکه غلط باشد بلکه باید به «بودن» انسان در نزد خودش نظر کرد، امری که تا حدی مباحث «معرفت نفس» متذکر آن است. علامه شعرانی و علامه حسن‌زاده «رحمة‌الله‌علیه» به یادگیری زبان فرانسوی پرداختند و متوجه مباحث انسان در فلسفه غرب شدند و احتمال می‌دهم آن بزرگواران در ارتباط با مفهوم «دازاین» هایدگر به بحث معرفت نفس پرداخته باشند و اگر کسی مطالب «معرفت نفس» را با نظر به «دازاین» که هایدگر مطرح کرده است دنبال کند نتایج بیشتر و بهتری به دست می‌آورد. ما در معرفت نفس، در نسبت با مجرد خودمان با خدا، خودمان را می‌یابیم، و هایدگر بحث در «جهان‌بودگی» انسان و نسبتی که با اطرافش دارد را به میان می‌آورد که هر کدام مکمل دیگری هستند، به‌خصوص که ما با طرح «عین الربط‌بودن» انسان، ظرائفی را در رابطه با انس با «حقیقت» به میان می‌آوریم، تا خود را در وسعتی بیشتر احساس کنیم.

آقای نقی‌لو: جسارتاً بنده پاسخ سؤال را نگرفتم. از کجا شروع کنیم؟
آقای طاهرزاده: اجازه بدهید عرض کنم: از هیچ‌جا! زیرا مبنای سؤال شما، متافیزیکی است و آن سؤال به دنبال یک «مفهوم» است. در حالی‌که عرض بنده تذکر به نوعی از «حضور» است تا خودتان به صحنه آید و مصداق‌های مناسب را در خودتان بیابید. در قرآن هم چنین روشی را

¹ - سخنان آیت‌الله جوادی در چهاردهمین همایش اساتید تفسیر حوزه به مناسبت سی و ششمین سالگرد ارتحال علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» (95/8/19)

ملاحظه می‌کنید، آنجا که می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ»¹ از تو می‌پرسند چه چیزی را انفاق کنند؟ در جواب می‌فرماید: «قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» به جای آنکه مستقیماً جواب سؤال را بدهد، می‌فرماید: بگو: هر چیزی از امور خیر را که انفاق می‌کنید، چنین افرادی مانند والدین و نزدیکان و ... در نظر بگیرید. گاهی لازم است به جای این‌که پاسخ مستقیم به سؤال بدهید، مخاطب را متوجه ابعاد وجودی خودش بکنید. بنده سعی کردم به جای پاسخ مستقیم به سؤال جناب‌عالی، حضور در تاریخی که هستیم را متذکر شوم تا در این فضا خود را و دیگران را دنبال کنید تا هرکس با شما رابطه پیدا کند رابطه‌تان با او، حضوری و تاریخی شود به آن معنا که مخاطب شما سعی کند موضوع را در خود دنبال کند تا رابطه شما به جای «تعلیم» یک موضوع، «تذکر» به آن موضوع شود.

در مراسم چهلمین روز شهادت سردار سلیمانی در کنار مزار آن شهید عزیز عرض شد، «همه ما حاج قاسم هستیم» و باید مسیر این شهید بزرگوار را در خود ادامه دهیم. همان‌طور که اگر در شرایط اربعینی اخیر از کسانی بپرسید چرا به کربلا می‌روند، به‌نظرم هر جوابی بدهد جواب نیست! زیرا در حضوری قرار دارد که گزارش از آن با کلمات ممکن نمی‌باشد. به قول آیت‌الله حسن‌زاده آملی «رحمة‌الله‌علیه»: «حلوای تن‌تنانی تا نخوری ندانی». یعنی امری است که باید در آن حاضر شد. امام صادق «علیه السلام» می‌فرمایند: «وقتی می‌خواهی نماز بخوانی، به یاد خدا و رسول باش، ولی یکی از ما را نصب‌العین خود قرار بده.»² آیت‌الله قاضی با نظر به همین قاعده به شاگردانشان می‌فرمودند: «هروقت می‌خواهید نماز بخوانید، استادتان را در مقابلتان مدّ نظر آورید.» این به جهت آن است که انسان در آن حالت در افق نظر خود، شخصیت آن عزیزان را مدّ نظر می‌آورد و در حیطه حضور آنها در عالم حاضر می‌گردد و حسّ می‌کند با آنها در صحنه نمازش حاضر است. این‌که می‌گویند به نیابت از امام زمان «عجل‌الله‌تعالی» به سفر زیارتی بروید نیز به همین منظور است، زیرا ایشان انسان‌های کامل زنده هستند و ما از ایشان بیگانه نیستیم. پس می‌توانیم در افق حضور ایشان وارد عبادات خود شویم. با توجه به این نکته به نظر می‌آید انسان‌ها می‌توانند در نسبت با یکدیگر، بیشتر خود را حاضر بیابند. کسی را می‌شناسم که می‌گفت یک بار با نظر به حضور آیت‌الله شاه‌آبادی «رحمة‌الله‌علیه» وارد نماز صبح شدم. اسراری از سر قدر برایم حل شد که فکر آن را هم نمی‌کردم! در کتاب «چگونگی فعلیت‌یافتن باورهای دینی»، به‌تفصیل به این بحث پرداخته شده. از آنجا که مرحوم شاه‌آبادی و دیگر استادان در عالم برزخ قرار دارند، با نظر به حضور آنها می‌توان ارتباط خاصی با آنها برقرار کرد که بسیار متفاوت از ارتباط‌های معمولی است. از این جهت می‌توان بعضاً پاسخ سؤال‌ها را در یک شخصیت یا در حضور تاریخی او پیدا کرد.

البته بد نیست در این رابطه هم فکر کرد که اگر بر فرض عده‌ای بین ارادت به انقلاب اسلامی و رهبری آن و نگاه سلوکی به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تفاوت قائل‌اند، ما چگونه با آنها در ارتباط باشیم؟

(1) سورة بقره، آیه 215.

(2) بحار الأنوار، ج 81، ص 207

آیا نمی‌توان با افرادی که جایگاه انقلاب اسلامی را به عنوان بهترین راه جهت مقابله با استکبار پذیرفته‌اند ولی شخصیت سلوکی خود را آیت الله حسینی طهرانی می‌دانند ارتباطی کاملاً معنوی داشت. آیا نمی‌توان افق شهود علامه طهرانی «رحمة الله علیه» را با افق حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» ادغام کرد؟ «ادغام افق‌های فهم» نکته مهمی است که گادامر به آن می‌پردازد و می‌توان در همان راستا موضوع «ادغام افق‌های شهود» را به میان آورد. ممکن است بفرمایید «ادغام افق‌های فهم» و یا «ادغام افق‌های شهود» چه مشکلی از دانشجویان را حل می‌کند؟ به ظاهر هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، ولی وقتی اساتید محترم معارف اسلامی متوجه این امر باشند، با گشودگی خاصی که در خود شکل می‌دهند، افق نگاه دانشجویان به موضوعات دینی را وسعت می‌دهند. بحث ما در رابطه با کسانی است که به نحوه نسبت به اسلام و یا انقلاب اسلامی مسئله دارند و البته در این تاریخ، دو گروه مسئله ندارند: یکی آن‌هایی که با نگاه کلامی توانسته‌اند مسائل عقیدتی خود را حل کنند و در رعایت وظایف شرعی زندگی خود را ادامه می‌دهند که انسان‌های عاقبت به خیری خواهند بود و دیگر کسانی که اساساً حیات دیگری غیر از حیات دینی را دنبال می‌کنند، اینان نیز مصداق «أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»¹ هستند. ما می‌توانیم در مباحث خود جوابگوی کسانی باشیم که مایلند در زندگی دینی حاضر شوند ولی نگاه سنتی به دین آن‌ها را قانع نمی‌کند و اتفاقاً این افراد آمادگی خوبی برای ابر انسان‌شدن دارند، دست کم باید متذکر نحوه «بودن» این افراد بود تا آن‌ها بتوانند حضورشان را معنا کنند و به آن ادامه دهند.

جناب اباذر غفاری پس از آن‌که نسبت به بتپرستی جامعه خود مسئله‌دار شد و بالاخره در مکه مکرمه به ملاقات رسول خدا «صلی الله علیه و آله» نایل گشت و گمشده خود را پیدا نمود و با شوری فراوان در مسجد الحرام از توحید سخن گفت و پس از آن‌که مورد آزار مشرکان مکه قرار گرفت، پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» به او دستور دادند به غفار یعنی به شهر خود برگردد و او پس از آن پیامبر را ملاقات نکرد تا پس از هجرت آن حضرت به مدینه. جناب اباذر با همان دیدار اولیه نسبت خود را با رسول خدا «صلی الله علیه و آله» و با خداوند مشخص کرد و در آن مدت که در غفار بود در بستر همان فهم اولیه که از توحید یافته بود تمام اهل غفار را مسلمان کرد. این نشان می‌دهد که رابطه‌ای ورای رابطه کلامی و انتزاعی میان افراد وجود دارد. در همین رابطه جناب مولوی می‌گوید:

ای خدا، جان را تو بنما کاندرو بی حرف می‌روید
آن مقام کلام

می‌توان در نسبت با همدیگر، این‌گونه فکر کنیم که افقی گشوده شده و هرکس می‌تواند نزد خودش باشد، ولی در افق حضور دیگران نسبت به توحید نیز حاضر گردد. گادامر فیلسوفی کاملاً مذهبی است و حتی نسبت به مذهب تعصب هم دارد و کتاب بسیار خوب «حقیقت و روش» را تدوین می‌کند تا روشن نماید، «حقیقت» ماورای روش‌های معمولی، مثل قیاس‌های منطقی، خود را می‌نمایاند. نمی‌گوید روش‌های قیاسی غلط است، می‌گوید کافی نیست. معتقد است بسیاری از ابعاد حقیقت‌طوری‌اند که اگر آن‌ها را در قالب استدلال محدود کنیم ابعاد از «حقیقت» فرو کاسته می‌شود. ما باید با

مردم از خداوند سخن بگوییم و با استدلال به شبهاتشان پاسخ دهیم ولی بنا نداریم خداوند یا دین او را در حدّ استدلال متوقف کنیم.

روش تبیین معارف

آقای نظری: اینکه ما جهانِ مخاطب را به‌درستی ترسیم کنیم و بخواهیم او را به آن توجه دهیم که در محضرِ خودِ عالی و متعالی‌اش حضور یابد، آن‌گونه که بنده متوجه شدم، این کار از سنخ تعلیم و تعلم نیست، بلکه بیشتر نوعی صیروت و شدن است و اگر تعلیم و تعلم هم باشد، از سنخ علم حصولی نیست، از جنس علم حضوری و تذکر به ابعاد فطری و وجودی خود فرد است. اما به هر حال، باید این گفتوگو میان ما و مخاطب شکل بگیرد. اکنون، که با مخاطب در حالت انقطاع مفهومی به‌سر می‌بریم، چگونه می‌توانیم آن پل ارتباطی را با او متصل کنیم؟ طبق آنچه بنده متوجه شدم، حضرت‌عالی مباحث معرفت‌نفس را توصیه می‌کنید. اگر بخواهیم همین کار را انجام دهیم و مثلاً با رویکرد صدرايي به این قضیه بنگریم، چه باید بگوییم؟ یعنی خود این تذکر به حضور، دقیقاً چگونه باید باشد؟

آقای طاهرزاده: نکته دقیقی را متذکر می‌شوید. تجربه بنده این بود که بعد از طرح مباحث «معرفت‌نفس»، بحث «معاد» به صورت حضوری مطرح شد و ابتدا بحث «معاد» در کتاب «معاد، بازگشت به جدی‌ترین زندگی» تدوین گشت و سپس در حدود 75 جلسه شرح داده شد. با توجه به این امر به نظر بنده اگر بحث «معاد» به صورتی که در کتاب مذکور تنظیم شده برای جوانان مطرح گردد، نه‌تنها آن نوع سرخوردگی‌ها که در ذهن خود نسبت به مباحث «معاد» دارند، رفع می‌شود حتی نوعی ذوق و شیف‌تگی در آن‌ها شکل می‌گیرد زیرا متوجه «حضور اکنون بیکرانه جاودان» خود می‌شوند. لذا نه‌تنها از این طریق متوجه مجرد و بیکرانگی، یعنی «لایق‌بودن» خود می‌شوند بلکه هم‌اکنون آن حضور را احساس می‌کنند. باید مخاطب را متذکر این حضور بنماییم. این نوع نگاه به «معاد» و جاودانگی انسان از یک جهت، همان نظر به «دازاینی» است که جناب هایدگر مدّ نظر دارد و از جهت دیگر نظر به وجه قدسی انسان است. هایدگر تلاش می‌کند متذکر وجه قدسی انسان باشد اما دستش خالی است. در حالی‌که ما با نظر به آموزه‌های دینی و حکمی‌مان از این جهت دستمان خالی نیست. این‌که پیامبر خدا «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فرمودند: «أَلَا نَقِيَامَتِي قَائِمٌ»¹ و تأکید دارند بفهمانند هم‌اکنون قیامت آن حضرت برای‌شان امری حاضر و قائم است؛ نکته مهمی است. به این معنا که این یک راه است در مقابل بشر و هرکسی می‌تواند در مواجهه با قرآن، آن حضور را در خود احساس کند که هم‌اکنون نیز در ابدیت است. ما به جوانان خود این مسئله را تذکر می‌دهیم و روی آن تأکید می‌کنیم. اگر بخواهیم «دازاین» را ترجمه کنیم - البته هرچند عملاً نمی‌توان به درستی معادلی برای آن در زبان فارسی پیدا کرد- شاید بتوان گفت به معنای «تقرر وجود و جهان‌بودگی انسان» است. حضوری از انسان که ماورای نظر به جهان کثرات است بلکه نظر به نفس «عالم‌داشتن» اوست.

با توجه به نکات فوق به نظر بنده رویکرد جناب‌عالی می‌تواند به این صورت باشد که ابتدا بحث «ده نکته در معرفت‌نفس» را بیان کنید و سپس به بحث «معاد» بپردازید و مخاطبان خود را متذکر حضور جاودانه

اکنون‌شان بکنید. قرآن در توصیف «معاد» می‌فرماید: «لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی چیزی که نمی‌توان در آن شک نمود و این در صورتی است که مخاطب ما آن را احساس کند و اگر کسی به مجرد خود دست یافت، هم اکنون می‌تواند با تقوای لازم تمام ارتباط خود با ابدیت‌اش را احساس نماید.

در روایت داریم که راوی از حضرت امام رضا «علیه السلام» می‌پرسد: مرا از بهشت و جهنم خبر دهید، آیا هم اکنون آن‌ها خلق شده‌اند؟ حضرت فرمودند: بلی، و رسول‌الله «صلی‌الله‌علیه و آله» وقتی به معراج رفتند داخل بهشت شدند و آتش را دیدند. راوی می‌گوید: عده‌ای از مسلمانان می‌گویند بهشت و جهنم مقدر شده‌اند ولی خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم:

«مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ كَذَّبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَ كَذَّبْنَا وَ لَا مِنْ وَايَتِنَا عَلِي شَيْئٍ وَ يَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. قَالَ اللهُ: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمِ آن».¹ پس کسی که منکر خلقت فعلی بهشت و جهنم شود، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و از دوستان ما نیست و برای همیشه در آتش است. خداوند در آیه 44 سوره الرحمن فرمود: این است جهنمی که گناهکاران انکار می‌کردند و هم اکنون گناهکاران بین آن جهنم و آبجوشان در حال طواف‌اند.

و نیز در روایت داریم که پیامبر «صلی‌الله‌علیه و آله» فرمودند: در آن هنگامی که مرا در آسمان معراج دادند من داخل بهشت شدم، دیدم در آنجا زمین‌های بسیاری را که سفید و روشن افتاده و هیچ در آنها نیست، ولیکن فرشتگانی را دیدم که بناء می‌سازند، یک خشت از طلا و یک خشت از نقره، و چه بسا دست از ساختن برمی‌دارند. من به آن فرشتگان گفتم: به چه علت شما گاهی مشغول ساختن می‌شوید و گاهی دست برمی‌دارید؟ فرشتگان گفتند: وقتی که نفقه ما برسد ما می‌سازیم و وقتی که نفقه‌ای نمی‌رسد دست بر می‌داریم و صبر می‌کنیم تا آن‌که نفقه برسد. رسول‌خدا «صلی‌الله‌علیه و آله» به آن فرشتگان گفتند: نفقه شما چیست؟ گفتند: نفقه ما گفتار مؤمن است در دنیا، که بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْجَمْلُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ».² پس چنانچه ملاحظه می‌فرمایید حضرت در سفر معراجی خود با بهشت و جهنم روبه‌رو شدند و این می‌رساند که هم اکنون بهشت و جهنم موجود است.

چرا ما نتوانیم به انسان امروز بگوییم «تو در سوبژگی خودت، در بی‌کرانه حضور جاودانه اکنون هستی»؟ به مخاطبان جوان باید گفت: «چرا شما همین حالا خود را در آن بی‌کرانگی حس نمی‌کنید تا مسائل جزئی انسان مدرن شما را گرفتار نکند؟» جوانان ما اگر متوجه این نوع حضور نگردند به آرزوهای وهم‌آلود گرفتار می‌شوند. تقوا تنها به معنای رعایت حلال و حرام نیست؛ تقوا به معنای نگهبان بقای بی‌کرانه خود بودن است.

آقای غفاری: آیت‌الله میرباقری می‌فرمودند که امام راحل «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با ولایت فقیه تجلی یافتند و لذا جنبه غلبه شخصیتی ایشان نیز فقه ایشان

1- توحید صدوق، باب ما جاء في الرؤيَة، حديث 21 ص 118

2- «عن أبي عبد الله عليه السلام» قال، قال رسول الله «صلی‌الله‌علیه و آله» لما أسري بي إلى السماء دخلت الجنة فرأيت فيها قيعان يقق و رأيت فيها ملائكة يبنون لبنة من ذهب و لبنة من فضة و ربما أمسكوا فقلت لهم ما بالكم ربما بنيتم و ربما أمسكتم فقالوا حتى تجيننا النفقة فقلت و ما نفقتكم فقالوا قول المؤمن في الدنيا سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر فإذا قال بنينا و إذا أمسك أمسكنا» (بحارالانوار، ج 18، ص 409، باب 3 - اثبات المعراج و معناه.)

بود. پس از مدتی، مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» در ۱۴ خرداد فرمودند: «امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» یک عارف در عرفان نظری و یک حکیم سطح بالا بود.» در واقع امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مصداق بارز این آیه بودند: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ؛ و در راه خدا، چنان که شایسته جهاد است جهاد کنید.»¹ مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» همچنین می‌فرمودند که بسیج، معجزه امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بود. ایشان می‌فرمایند: «عموماً هنگامی که ما با یک معنا مواجهیم، معجزه در این نقطه اتفاق می‌افتد که این معنا تبدیل به ساختار و روش می‌شود و امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توان این را داشتند. وقتی که ما با جهاد سازندگی مواجه هستیم، این معنایی است که در لایه‌های اجتماعی، برای ایجاد قسط و عدالت، با همان معنا تبدیل به ساختار شده است.» سؤال بنده این است که وقتی که می‌خواهیم در اندیشه حضرت‌عالی، امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را پیدا کنیم، این پیوند روشی و پیوند ساختاری در کجای روش حضرت‌عالی قرار می‌گیرد؟ سؤال این است ما در این فرایند، حضرت‌عالی را در کجا می‌توانیم پیدا کنیم؟ یعنی اگر بخواهیم در این فرایند، نظام آموزشی را بسازیم و به بیانات مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» عمل کنیم و این فرایند را در ذیل سلوک شخصیتی امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مطرح کنیم، چگونه می‌توانیم با روش حضرت‌عالی، این کار را انجام دهیم؟

آقای طاهرزاده: انقلاب اسلامی آرزوی تمام ائمه «علیهم السلام» بوده است. وظیفه ما در قبال انقلاب اسلامی این است که نگذاریم بنیان‌های امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، به‌عنوان مؤسس این انقلاب، تحریف شود و غلط تعبیر گردد. مثلاً یکی از وظایف اصلی بنده این است که مسئله شهادت و جنگ را به‌خوبی تبیین کنم. یک‌سوم کتاب «گوش‌سپردن به ندای بی‌صدای انقلاب اسلامی» مربوط به شهادت است. شهادتی که ما در دل جنگ فهمیدیم یعنی بسط حضور انقلاب و انقلابی‌ها. شهید سلیمانی‌ها با شهادت‌شان بسط پیدا کردند. هنر ما باید این باشد که بتوانیم انقلاب را تبیین کنیم، وگرنه انقلاب فرسوده می‌شود و تقلیل می‌یابد و کار به جایی می‌رسد که به تعبیر بعضی از مسئولان، چون قانون اساسی را قبول داریم مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» را نیز قبول خواهیم داشت! در حالی‌که ما معتقدیم رهبری انقلاب عطای الهی است تا انسان در این تاریخ بتواند به وظایف خود آگاه شود. ما باید کاری کنیم که سردار سلیمانی‌ها از دست نروند. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که ما نباید از شرایط تاریخی مهمی که در آن هستیم غفلت کنیم. باید همین انقلاب را با همین هویت نگه داریم. سلوک ذیل شخصیت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» برای بنده یک وظیفه است؛ نتیجه این سلوک عبارت است از این نکته که انقلاب اسلامی، اشراقی بود به قلب حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تا انسان‌ها در این زمانه که زمانه بحران هویت است، در بهترین هویت حاضر شوند و بودن خود را ذیل اراده الهی در راستای نفی استکبار احساس نمایند.

وظیفه ما این است که با قلم و قدم برخی افرادی که انقلاب را انقلابی زمینی و لائیک می‌دانند مقابله کنیم، افرادی که ساحت قدسی انقلاب اسلامی را نفی می‌کنند و آن را صرفاً با انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه منطبق می‌دانند و از این جهت یکی از وظایف ما این است که در این تاریخ به‌گونه‌ای حاضر شویم که نهادهای انقلاب تقلیل پیدا نکنند و

کمرنگ نشوند. به نظر می‌آید می‌توانیم با زبان هایدگر در نسبت بین «وجود» و «تاریخ» سخن بگوییم و با این زبان نسبت بین انقلاب اسلامی و اراده الهی را تبیین کنیم. هایدگر در نسبت بین «وجود» و تاریخ نکات حکیمانه‌ای به میان آورده است. از نظر او تاریخ عبارت است از ظهور «اعصار وجود» و در هرتاریخی می‌توان چهره‌ای از «وجود» را ملاقات کرد. با این دید اگر انقلاب اسلامی مدّ نظر قرار گیرد در واقع نظر به حقیقت انقلاب اسلامی شده و نسبتی که با خداوند یعنی وجود مطلق دارد.

آقای غفاری: مسئله بنده در واقع تبیین این فرایند بود. سؤال ما از مکتب امام «رضوان‌الله‌تعالی‌عیه» این است که این فرایند چگونه اتفاق می‌افتد؟ عرض بنده این نبود که ما نظام آموزش و پرورش را طراحی کنیم، عرض بنده این است که این فرایند چه فرایندی است؟

آقای طاهرزاده: با توجه به جایگاه انقلاب اسلامی، اسراری که در آن نهفته است، به مرور باید ظهور کند، و این تقدیری است که خداوند برای این تاریخ رقم زده است. فکر می‌کنید چرا حضرت صدیقه کبری «سلام‌الله‌علیها» وقتی پیامبر خدا «صلی‌الله‌علیه و آله» وعده دادند که «مهدی امت از ما می‌باشد»؛ آرام شدند. آیا آن وعده به این معنا نیست که حرکت پیامبر خدا «صلی‌الله‌علیه و آله» در حجاب جاهلیت دفن نمی‌شود؟ وظیفه ما نیز آن است تا نهادهای آموزشی را متوجه حضور تاریخی انقلاب اسلامی در آینده این تاریخ بکنیم و تأکید رهبر معظم انقلاب بر امیدواری نسبت به آینده به جهت بصیرتی است که ایشان در ذات این انقلاب یافته‌اند به جهت روح توحیدی انقلاب اسلامی، امری که بر عهده ما نیز می‌باشد تا با نظر به آینده انقلاب اسلامی متذکر شویم چه چیزهایی باید انجام شود و چه چیزهایی از آن جهت که حجاب انقلاب اسلامی خواهند بود، نباید انجام شود در این فضا است که فرایند حضور مکتب حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هرچه بیشتر به ظهور می‌آید. به طور کلی جنس انقلاب اسلامی به جهت ذات توحیدی‌اش به گونه‌ای است که مسلّم از مشکلات امروزین و فردایی‌اش می‌گذرد همان‌گونه که از مشکلاتی عبور کرد که تجاوز صدام حسین به وجود آورد. شما فرایند عبور انقلاب اسلامی از مشکلات و هرچه نزدیکتر شدن به اهدافش را در حضور نرم‌افزاری بدانید که با فعالیت‌های فرهنگی خود پیش خواهید آورد. چشم‌اندازی که امیدها را برای آینده زنده نگه می‌دارد.

مقام معظم رهبری مطلب خوبی را با مسئولان جبهه فرهنگی در میان گذاردند، زمانی که فرمودند:

«هرچه بی‌سرو صداتر حرکت کنید بهتر است. تعبیر چراغ خاموش، که چند نفر از دوستان مطرح کردند تعبیر خوب و درستی است. منتها بعضی کارهایی که گفتید خیلی هم چراغش خاموش نیست. بعضی کارها بروز و ظهور بیرونی هم دارد، در یک حدی لازم است، اشکالی هم ندارد، اما هرچه بی‌سر و صدا و بی‌انتساب وجود داشته باشد، بهتر است.» (92/2/2)

اگر ملاحظه می‌کنید با همه موانع و مشکلات، کار جلو می‌رود به دلیل وجود چنین افرادی است و رهبر معظم انقلاب در سال‌های بعد، موضوع «آتش به اختیار» نیروهای انقلاب را به میان آوردند، به این معنا که این انقلاب توسط نیروهای متعهد که احساس مسئولیت می‌کنند در حال سیر به سوی اهدافش می‌باشد.

آقای صمد بهرنگی کتابی مختصر و خوبی داشتند به نام «ماهی سیاه کوچولو» که قبل از انقلاب، نیروهای انقلاب آن را مطالعه می‌کردند. حکایت ماهی سیاه کوچکی بود که تصمیم گرفته بود با مرغ ماهیخوار که ماهی‌های زیادی را می‌بلعید، مقابله کند. لذا به سوی دریا جهت مبارزه با مرغ ماهیخوار به راه افتاد. در بین راه با آفتابپرستی آشنا شد که از او پرسید کجا می‌رود؟ و ماهی کوچولو در جواب گفت می‌خواهد به جنگ مرغ ماهیخوار برود. آفتاب پرست او را تشویق کرد و تیغی به او داد تا وقتی در کیسه مرغ ماهیخوار گرفتار می‌شود به کمک آن تیغ، کیسه مرغ ماهیخوار را بشکافد و آزاد شود. نقش ما بیشتر نقشی است که آن آفتابپرست داشت. زیرا حال که نمی‌توان خودمان تبدیل به سردار قاسم سلیمانی شویم لاقلاً نگذاریم سردار سلیمانی‌ها که در بین جوانان و دانشجویان مان کم نیستند؛ از دست بروند و یا انگیزه‌های آن‌ها تقلیل پیدا کند.

آقای نقی‌لو: به نظر شما برای تغییر دروس معارف و نحوه ارائه دین در دانشگاه‌ها نباید فکری کرد؟

آقای طاهرزاده: حتماً باید فکری بکنیم ولی عمده آن است که در ارائه موضوعاتی که تدریس می‌کنید، مخاطبان خود را متوجه چشم‌اندازی بنمایید که از نظر تاریخی در پیش رو دارند و به همین جهت عرض می‌کنم اگر امثال شماها با همین روحیه انقلابی که دارید درس بدهید، همین متون معنای دیگری پیدا می‌کنند.

آقای نقی‌لو: یعنی به فکر تغییر ساختار نباشیم و بیشتر چشم‌اندازها را مد نظر آوریم؟

آقای طاهرزاده: در جای خود باید به فکر تغییر ساختار هم باشید، ولی به صرف تغییر ساختار نمی‌توانید به نتیجه‌ای که می‌خواهید برسید. در سال‌های آخری که دیگر به جهت ناتوانی جسمی امکان ادامه تدریس در دانشگاه برایم نبود، تازه «سازمان سمت» بحث «برهان صدیقین» و «حرکت جوهری» را که توسط اینجانب تنظیم شده بود را تصویب کرد. «برهان صدیقین» انصافاً بهتر از «برهان امکان و وجوب» می‌تواند پاسخگوی شبهات دانشجویان باشد، ولی با اینهمه باز مسئله این است که چه کسی و با چه انگیزه‌ای آن مباحث را مطرح کند. اگر شما حضور تاریخی انقلاب اسلامی در کلام‌تان حاضر باشد، هر کتابی که متذکر معارف اسلامی باشد را می‌توانید بر اساس افقی که مقابل شما است، تدریس کنید و امید به آینده را در دانشجویان زنده نگه دارید. مگر شهید حاج قاسم سلیمانی نگفت: «جمهوری اسلامی حرم است»؟ چرا ما نتوانیم این جمله را تبیین کنیم؟ اگر می‌خواهید دانشجویان را در این زمانه از فتنه‌هایی که آن‌ها را فرا گرفته برهانید، باید تاریخی که در آن حضور دارند را برایشان تبیین نمایید، هیچ راه دیگری نیست. نجات این نسل به حضور فعال در این تاریخ است تا وجود خود را ذیل اراده الهی احساس کنند. تنها با چنین حضور و احساس حضوری است که از نیست‌انگاری که همه بشریت را فرا گرفته و زندگی را غیر قابل تحمل کرده، رها می‌شوند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته